

مطالعات علوم اسلامی انسانی

مقاله پژوهشی، سال نهم، شماره ۳۴، تابستان ۱۴۰۲ (ص ۱-۱۷)
دریافت: تیر ماه ۱۴۰۲ پذیرش: شهریور ماه ۱۴۰۲

بررسی تطبیقی آراء تربیتی ارسطو و ابن خلدون

Comparative study of Aristotle and *Ibn Khaldun* educational thoughts

لیلا اخوان ملایری / کارشناسی ارشد فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.
جمیله اخوان ملایری / دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

Leila Akhavan Malayeri/ Master's degree in philosophy of education, Islamic azad university, Arak, Iran.

Akhavanleila1357@gmail.com

Jamileh Akhavan Malayeri/ Master's degree in philosophy of education, Islamic azad university, Arak, Iran.

Abstract

The purpose of this study was to compare the training ideas of *Aristotle* and *Ibn Khaldun* on the concept of education, educational objectives, methods and course content and methods of training and expression of their opinions and differences. The research findings can be concluded that *Aristotle* a rationalist philosophical glance and *Ibn Khaldun* has a sociological with religious approach to pillars education. The scholars in the following cases were similar, in other cases, were different: While both know education as a government duty and the ideals of community to learn it as technique that ready child for attainment civic virtue, Which known the moral training, wisdom and understanding prosperity, build healthy communities, physical fostering, and social development as its aims. About program and method suggest that the method should be based on understanding, students activity and interest, as a group, by imitating from adults, encourage, debate, gradual and involves rational thinking. Both believe in the universality of knowledge, Any science are shared in shaping the ideas, This cross-sectional study was Descriptive-Analysis and the *Bredy* method was used, that Include description, interpretation, Proximity and comparison. The

چکیده

هدف از این پژوهش بررسی تطبیقی آراء تربیتی ارسطو و ابن خلدون در خصوص مفهوم تعلیم و تربیت، اهداف تعلیم و تربیت، مواد و محتوای دروس و روش و برنامه آموزشی و بیان نقاط اشتراک و افتراق نظرات آنان بود. از یافته های تحقیق می توان نتیجه گرفت که ارسطو نگاهی فلسفی و عقل گرایانه و ابن خلدون نگاهی جامعه شناسانه با رویکردی مذهبی به ارکان تربیت داشته اند. این دو اندیشمند جز در موارد ذیل، در بقیه موارد در زمینه ی ارکان تربیت اتفاق و تشابه نظر جمعی نداشتند: هر دو ضمن آنکه تعلیم و تربیت را وظیفه دولت و آرمان جامعه می دانند از آن به عنوان فنی که طفل را برای کسب فضیلت مدنی آماده می کند یاد می کنند که اهداف آن را تربیت اخلاقی، شکوفایی عقل و ادراکات، ساختن جامعه سالم، پرورش بعد جسمانی، رسیدن به سعادت و پرورش بعد اجتماعی می دانند در مورد برنامه و روش اظهار می دارند که روش باید مبتنی بر فهم و درک، فعالیت و رغبت دانش آموز، به شکل گروهی، با تقلید از بزرگسالان، تشویق، بحث آزاد، تدریجی و متضمن تفکر منطقی باشد. هر دو به کلیت دانش معتقدند و هرگونه علمی را در شکل دادن اندیشه سهمیم می دانند این تحقیق از نوع توصیفی- تحلیلی و روش استفاده شده، روش بردی است که شامل توصیف، تفسیر، همجواری و مقایسه می باشد. بر اساس یافته های تحقیق می توان از آراء ارزشمند این دو متفکر در جهت ایجاد تغییرات سودمند در نظام آموزشی بهره گرفت.

research findings will be utilized both valuable thoughtful ideas to make beneficial changes in the educational system.

Keyword: Aristotle, Ibn Khaldun, the concept of education, educational objectives, material and methods, and training courses.

کلیدواژه‌ها: ارسطو، ابن خلدون، مفهوم تعلیم و تربیت، اهداف تعلیم و تربیت، مواد و محتوای دروس و روش و برنامه آموزشی.

مقدمه

آگاهی از روشها و اهداف تعلیم و تربیت مستلزم شناخت آراء مریبان و فیلسوفان بزرگ است آرمان تربیت ارسطویی بر مبنای نظریهٔ صریحی درباره بشر قرار دارد. ارسطو بر این عقیده است که مهمترین صفت اختصاصی بشر استعداد عقلانی اوست، از اینرو معتقد به پرورش عقل است و می‌گوید حیات عاطفی تنها مقدمه‌ای بر رشد عقلانی ماست. نباید انکار کرد تربیت باید به وسیله قانون، نظام گیرد و کار دولت باشد، ولی چگونگی تربیت عمومی و چگونگی تربیت جوانان باید مورد توجه قرار گیرد، زیرا انبای بشر، خواه آنانکه به فضیلت می‌نگرند و خواه کسانی که طرفدار بهترین زندگی هستند، به هیچ وجه در مورد چیزهایی که باید آموخته شود، با هم توافق ندارند. نظر به اینکه از راه تعلیم و تربیت می‌توان موجبات رشد فردی و رفاه اجتماعی را فراهم نمود، این جریان در زندگی نقش مهمی دارد. بطور کلی پرورش استعداد های فردی، تحکیم پایه های زندگی جمعی، گسترش آرمان های دموکراتیک و ایجاد تفاهم میان افراد انسانی در سایهٔ تعلیم و تربیت صورت می‌گیرد (شریعتمداری، ۱۳۸۶). نظام های تربیتی ملل مختلف تحت تأثیر افکار و نفوذ و اندیشه های تربیتی صاحب نظران و مریبان بزرگ بطور مستقیم و غیر مستقیم قرار دارد. از اینرو به دلیل عدم شناخت کافی از نظرات و آراء تربیتی صاحب نظران تعلیم و تربیت، موضوع تعلیم و تربیت با توجه به نیاز همه انسان ها و تأثیر آن در تکامل همه جانبه جامعه انسانی بعنوان یک مسئله، قابل بررسی و پیگیری می باشد. چون تعلیم و تربیت در ابعاد مختلف و در شرایط متغیر و گوناگون صورت می‌گیرد، لذا وجوه آن باید شناخته شود و از آنجایی که انسان ابعاد معنوی و نیازهای اساسی دارد، بنابراین تعلیم و تربیت یک طرفه و یک بعدی نیست. در این تحقیق سعی شد آراء و اندیشه های تربیتی دو تن از مریبان، یعنی ارسطو و ابن خلدون، از چند جنبه مهم مورد بررسی و مقایسه قرار گیرد. بدین منظور با مطالعه تطبیقی آراء تربیتی آنان در خصوص مفهوم تعلیم و تربیت، اهداف تعلیم و تربیت، مواد و محتوای دروس، به بیان نقاط اشتراک و افتراق نظرات آنان پرداخته و در آخر الامر نتایج عملی و کاربردی حاصل از این پژوهش تعیین شد زیرا وظیفه محقق در مطالعه تطبیقی صرفا جمع آوری شباهت ها و تفاوت ها نیست، بلکه آن ها اطلاعاتی هستند که در فرآیند پردازش اطلاعات به تولید علم یا حل مسئله می انجامند. به این منظور با استناد از روش مقایسه ای توصیفی و با مراجعه به منابع معتبر موجود، دید گاه ها و آراء تربیتی آنان جداگانه مورد بررسی و مقایسه قرار گرفت، سپس با تجزیه و تحلیل و تعیین نقاط تشابه و تفاوت آنان به نتایج علمی مفید و سودمندی دست یافت. اهمیت این بررسی و مقایسه در آنست که با مطالعه آن می توان به عمده ترین آراء تربیتی این دو فیلسوف و موارد کاربردی آن که دیگر محققان کمتر به بررسی آن پرداخته اند، آشنا شد. لذا در این تحقیق موضوع اصلی تعلیم و تربیت بود و انگیزه اصلی محقق میل و علاقه برای پیدا کردن راه حل هایی در بحران های تربیتی و نیز دستیابی به اصول ناب تربیتی برای داشتن جامعه ای مترقی و توحیدی بود.

لذا با توجه به آنکه ارسطو بعنوان یکی از متقدمین و برجسته ترین متفکران عالم تربیت و ابن خلدون بعنوان یکی از متفکران عالم اسلام و صاحب نظران تعلیم تربیت از سویی و پیچیدگی و گستردگی موضوع تعلیم و تربیت از سوی دیگر تطبیق و تحلیل دیدگاه این دو مربی بعنوان یک مسئله در برخی از ابعاد می توانست قابل بررسی و پیگیری باشد. پرسش های پژوهش به شرح زیر است:

- بین دیدگاه های ارسطو و ابن خلدون در مورد مفهوم تعلیم و تربیت، چه تفاوت ها و تشابهاتی وجود دارد؟
- بین دیدگاه های ارسطو و ابن خلدون در مورد هدف تعلیم و تربیت، چه تفاوت ها و تشابهاتی وجود دارد؟
- بین دیدگاه های ارسطو و ابن خلدون در مورد برنامه و روش تدریس، چه تفاوت ها و تشابهاتی وجود دارد؟
- بین دیدگاه های ارسطو و ابن خلدون در مورد مواد و محتوای دروس تعلیم و تربیت، چه تفاوت ها و تشابهاتی وجود دارد؟

هدف کلی این تحقیق بررسی و مقایسه آراء تربیتی دو مربی بزرگ و اندیشمند یعنی ارسطو و ابن خلدون در مقوله های مفهوم تعلیم و تربیت، اهداف، برنامه و روش تدریس، در روند تعلیم و تربیت و مواد و محتوای دروس می باشد در ضمن با توجه به تأثیر افکار فلسفی در نگرش های تربیتی به جهان بینی، انسان شناسی، معرفت شناسی و ارزش شناسی آنان پرداخته شده است.

نگاهی به آراء فلسفی ارسطو

ارسطو برجسته ترین و نام آورترین شاگرد افلاطون و بنیانگذار رئالیسم و معروف به معلم اول است. وی در سال ۳۸۵ ق. م در استاگیرا از بلاد یونان به دنیا آمد. پدرش پزشک در بار پادشاه مقدونیه بود. در ۱۷ سالگی در آکادمیای افلاطون به تحصیل مشغول شد و تا زمان مرگ افلاطون در آنجا بود. سپس به دلایل سیاسی به مدت دوازده سال در خارج از وطن به سر برد. مدت کوتاهی نیز معلم اسکندر مقدونی بود و سپاه او را همراهی می کرد پس از بازگشت به آتن آموزشگاهی به نام لوکتون (لیسه) تأسیس کرد و در حدود دوازده سال به تعلیم پرداخت و درباره موضوعات فلسفی ای همچون ما بعدالطبیعه، منطق، اخلاق و نیز علوم طبیعی مانند هیئت، جانور شناسی و گیاه شناسی به نگارش پرداخت. ارسطو نخستین حکیمی است که علم و دانش را تنظیم و طبقه بندی کرده و منطق و تاریخ و فلسفه و تاریخ طبیعی را وضع و تدوین نموده و از این رو در تاریخ تعلیم و تربیت به معلم اول مشهور شده است. عامل دیگری که باعث شهرت او شد نوشتن کتب متعدد است در علوم مختلف. تنها راه اصلاح مفاسد یونان از نظر معلم اول آموزش و پرورش است که اجرای آن برعهده دولت است. بسیاری از آثار مکتوب ارسطو از میان رفته است و آنچه بدست ما رسیده کل آثار او نیست. اینها نیز یادداشت هایی است که او برای تدریس آماده کرده بوده است و لذا از لحاظ ادبی همسنگ آثاری که خود برای انتشار آماده کرده بود نیست. آراء تربیتی ارسطو را می توان در دو کتاب او یعنی "سیاست" و "اخلاق نیکو ما خس" یافت (کاردان، ۱۳۸۷).

نظر ارسطو درباره هستی

جهان دارای بنای ثابت عینی و هماهنگ است که هر جزء آن بر اثر مجموع انتظام می پذیرد. در سراسر نظام فلسفی ارسطو، تمایل بارزی به ثنویت یعنی تمایلی به تلقی واقعیت به صورت ترکیبی از دو جزء دیده می شود که با وجودی که با هم مرتبط اند از یکدیگر متمایزند که مفاهیمی چون (جوهر و عرض)، (قوه و فعل) و (ماده و صورت) از این دسته اند. ارسطو عقیده دارد که تمام جوهرها، به استثنای خدا از ماده و صورت ساخته شده است. صورت از بودنی و ماده عبارت از شدنی است. خدا صورت محض یا بودنی محض است در تبیین واقعیت، از علل چهار گانه سخن می گوید (علل اربعه) علت مادی، علت صوری، علت غایی و علت فاعلی. به عقیده ارسطو مهمترین علت ها، علت غایی است. ماده نیز در فرایندی به سوی هدف در حرکت است. قدرتی که همه مخلوقات را نگه داشته و همه آنها را حفظ می کند خداوند است. خدا یعنی قدرت یا منشئی که فوق ماده و واقعیت غایی است. به نظر ارسطو خدا تبیینی منطقی برای نظم جهان و مبدأ سازمان دهنده و کار کردی آن است (ازمن و کراور، ۱۳۷۹).

نظر ارسطو درباره انسان

ارسطو در طبیعت انسانی ثنویت بنیادینی مبتنی بر اینکه انسانها دارای نفس یا ذهنی غیر مادی و جسمی مادی هستند لحاظ می کند. ارسطو نفس را از کارکردها یا وظایف اعضای بدن می داند به عقیده وی نفس در حقیقت «صورت» بدن و علت و اصل آن است. بنابراین با بدن پدید می آید و با بدن نیز از میان می رود و ذهن یا عقل آدمی به او قدرت اندیشیدن می بخشد. نفس در همه موجودات زنده وجود دارد و شامل نفس نباتی و حیوانی و انسانی است. نفس انسانی عالی ترین نوع نفس است و آنچه باعث برتری نفس انسانی می شود قدرت هوش یا عقل است. هوش یا عقل قادر است کلیات یا صورت های نوعی را از محسوسات استخراج کند و به استدلال (قیاس) بپردازد. بشریت، همانند جهان، به سوی هدف از پیش تعیین شده ای به پیش می رود. هدف زندگی انسان نیل به خوشبختی است که به معنی فعلیت یافتن همه استعداد های فرد است (گوتک، ۱۳۹۳).

معرفت شناسی ارسطو

ارسطو انسان ها را موجودات عاقلی تعریف می کند که در پرتو برخورداری از عقل بر مبنای تجربه به انتزاع عقلی می پردازد و بر مبنای انتخاب های خویش به ابداع و ابتکار دست می زند (گوتک، ۱۳۹۳). ارسطو اعتقاد دارد که انسان با درک خود به دنیا حیات نمی بخشد هستی وجود دارد و چه انسان آن را درک کند و چه درک نکند هستی وجود دارد و نیازی به حضور مدرک در واقعیت جهان نیست راه شناخت نیز از طریق روش استقرا یا رو کردن از جزئی به کل می باشد (کاردان، ۱۳۸۷).

ارزش شناسی ارسطو

در اخلاق نیکو ماخس ارسطو آرمانهای میانه روی، هماهنگی و توازن را که هسته ارزش شناسی رئالیستی را تشکیل می دهند مورد تأکید قرار داد. نظریه اخلاقی ارسطو بر تصور وی از عقلانیت انسان مبتنی است. بشریت، همانند جهان، به سوی هدف از پیش تعیین شده ای به پیش می رود. هدف زندگی انسان نیل به خوشبختی است که به معنی فعلیت یافتن همه استعداد های فرد است (گوتک، ۱۳۹۳). ارسطو اعتقاد دارد که تعالی فرد به مهارت او در یافتن و پیروی از قانون اعتدال به مفهوم واقعی آن بستگی دارد در چنین حالتی رفتاری متعادل همراه با خصوصیتی چون شجاعت، آزاد منشی، بلند همتی، متانت و... در ارتباط متقابل فرد با جامعه وجود خواهد داشت هر فردی شجاع نیست مگر آنکه جنگ اوری شجاع باشد (کاردان، ۱۳۸۷). ارسطو به سرنوشت لاهوتی اعتقاد ندارد و منظور او از سعادت فردی، سعادت در این جهان است. وی فضایل اخلاقی را از زندگانی اجتماعی جدا نمی داند. ارسطو بر ارائه عامل عقلانی در رفتار انسانی تأکید زیادی دارد زیرا انعکاسی است از موجود مقدس در حوزه ی حیات انسانی، بنابراین عالی ترین فعالیت و بزرگ ترین و با دوام ترین خوشبختی انسان، تنها در سایه وحدت با این قدرت نهایی است (ازمن و کراور، ۱۳۷۹).

نگاهی به آراء فلسفی ابن خلدون

عبد الرحمن بن محمد بن خلدون حضرمی، از اندیشمندان بزرگ اسلام و بنیانگذار جامعه شناسی علمی و صاحب آرای مهم در تاریخ، اقتصاد، تعلیم و تربیت در سال (۷۳۲ ه) در تونس چشم به جهان گشود و در سال (۸۰۸ ه) در قاهره به دیار ابدی پیوست. خاندان وی در اندلس از شهرت بسزایی در دانش و سیاست برخوردار بوده اند، اما وی در آن دیار اقامت نکرد و در طلب علم به نقاط مختلف جهان اسلام سفر کرد و بهره های فراوانی برد. ابن خلدون ۲۴ سال از عمرش را در تونس، ۲۶ سال را در اندلس و مغرب عربی و ۲۴ سال را در مصر، شام و حجاز به سر برد. وی علاوه بر برخورداری از استعداد و هوش ذاتی و بهره‌هایی که از سفر هایش به دست آورد هم در آموختن علوم، تدریس و مشاهده شیوه های تعلیم و تربیت در اقطار جهان اسلام برجستگی دارد و هم در امور جامعه و سیاست دخالت مستقیم داشته است. به وی تألیفات متعددی نسبت داده شده است، که چیزی از آنها جز کتاب تاریخی وی بنام العبر و مقدمه آن که به مقدمه ابن خلدون شهرت دارد، در دست نیست.

شهرت و آوازه بلند این متفکر بزرگ به سبب مقدمه تاریخ وی است که حقیقتاً از شاهکار های فرهنگ اسلامی در جامعه شناسی علمی، اقتصاد، تعلیم و تربیت، تاریخ است. امتیاز مهم وی در این کتاب، آزاداندیشی، ژرف بینی، واقعنگری و تجربه گرایی در علوم انسانی است. دانشمندان غرب، او را از پایه گذاران جامعه شناسی علمی دانسته، مقدمه وی را اثر تحقیقی دقیقی در جامعه شناسی و فلسفه تاریخ می دانند. ابن خلدون، با وجود شهرتی که در تاریخ و جامعه شناسی دارد، در مباحث تعلیم و تربیت دیدگاه های ابداعی و دقیقی دارد که برخی از آنها از آرای کسانی که به بررسی در تعلیم و تربیت معروفند، عمیقتر است. وی هم به تاریخ تعلیم و تربیت و گزارش رویدادها و روش های تربیتی عصر خود در مراکز علمی و تربیتی عالم اسلام پرداخته است و هم به جزئیات مسائل تربیتی و فلسفه تعلیم و تربیت پرداخته و درباره آن اظهار کرده است (کاردان و دیگران، ۱۳۹۲).

جهان شناسی ابن خلدون

جهان آفرینش در دستگاه فکری ابن خلدون دارای خصوصیتی به قرار زیر است:

۱. جهان هستی، از حیث وجودی دارای مراتب است.
۲. هستی از طریق سلسله علت و معلول به نحو ناگسستگی به هم وابسته است.

۳. هستی‌ها به یکدیگر پیوسته و در هم قابل استحاله و تبدیل اند.

کلام ابن خلدون در این مورد چنین است:

«باید دانست (خدا ما و ترا رهبری کند) که این جهان را با همه آفریدگانی که در آن هست چنان می بینیم که بر شکلی از ترتیب و استواری و وابستگی علل به معلومات و پیوستگی کائنات و هستی‌ها به یکدیگر و تبدیل و استحاله بعضی از موجودات به برخی دیگر است.» ابن خلدون ترتیب و پیوستگی موجودات روی زمین را چنین بیان می‌دارد: «آنگاه باید بدین جهان موالید در نگریم و ببینیم چگونه به ترتیب نخست از کانه‌ها و آنگاه از گیاهان و سپس از جانوران آغاز می‌شود، آنهم بدین شکل بدیع که به طور کامل درجه به درجه می‌باشد.»

«چنانکه پایان افق کانه‌ها با آغاز افق گیاهان پستی که تخم ندارند پیوسته است و پایان افق گیاه‌ها مانند درخت خرما و تاک با آغاز افق جانوران مانند حلزون و صدف متصل است که بجز قوه لمس در آنها نیروی دیگری یافت نمی‌شود و معنی پیوستگی و اتصال در این موالید این است که پایان افق هر یک از آنها بسیار مستعد است که در شمار آغاز افق مرحله پس از خود درآید.» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

نظربین خلدون درباره انسان

انسان مرکب از روح و جسم، جان و بدن است و حقیقت انسانیت به روح و جان است و بدن و اعضای آن ابزاری در خدمت روح است و آثار نفس در بدن ظاهر می‌شود، وی می‌گوید:

«نفس انسان از تجربه حسی غایب است، اما آثار آن در بدن ظاهر است، گویا بدن و همه اجزای آن وسائل و آلاتی اند برای روح و قوای آن.»

ابن خلدون نفس را از ابتدا موجود کامل و بالفعل نمی‌داند، بلکه آن را موجودی ضعیف و بالقوه می‌داند که بتدریج با اندیشه و کسب ملکات به فعلیت و کمال می‌رسد:

«... نفس ناطقه در انسان به صورت بالقوه پدید می‌آید و فعلیت و تکامل آن به سبب پیدایش علوم و ادراکات حسی و پس از آن اکتسابات نظری است.»

این نکته مهمی در انسان‌شناسی این دانشمند بزرگ است که نفس به صورت کامل و از هر نظر فعلیت یافته، پدید نمی‌آید بلکه با حرکت تدریجی از قوه به فعل رشد و کمال می‌یابد (کاردان و دیگران، ۱۳۹۲).

وی به ذکر مراتب نفس بشری می‌پردازد و آن را به سه گروه تقسیم می‌کند:

۱- گروهی که از رسیدن به ادراک روحانی ناتوان هستند و حدود ادراکاتشان از مرز مسائل بدیهی و ضروری در نمی‌گذرد.

۲- گروهی که توانایی ارتقاء به عقل روحانی را دارند.

۳- گروهی که فطرتاً از همه تعلقات جسمانی و روحانی بشری مجرد هستند و به شهود عالم اعلی نائل می‌آیند (پیامبران).

حال با توجه به جهان‌شناسی ابن خلدون و جایگاه انسان بین سایر موجودات می‌توان گفت که انسان مجموعه‌ای از نیازها و انگیزه‌های نباتی و حیوانی است که در اثر اتصال به عالم اعلی و بهره‌مندی از اندیشه دارای توانایی و استعداد ویژه‌ای می‌باشد.

اما انسان گذشته از محدودیت‌ها و احتیاجات از قوه تفکر بهره‌مند است، انسان به یاری اندیشه به زندگی اجتماعی رهنمون می‌شود و جهت تأمین نیازهای ضروری و حفظ بقای خود به زندگی اجتماعی روی می‌آورد. جامعه زمینه بروز و ظهور استعدادهای فطری انسان می‌گردد و انسان به مدد اندیشه درصدد کشف راه‌ها و ساخت ابزار تأمین معاش برمی‌آید، و در این راه از انواع دانش‌ها و صنعت‌ها بهره می‌گیرد.

بنابراین انسان از طریق اندیشه به دانش و هنر می‌رسد و از طریق کار و تلاش به ساخت ابزار روی می‌آورد و جهت رفع نیازهای ضروری سازماندهی امور و استفاده مناسب از امکانات به زندگی جمعی و تأسیس دولت و حکومت می‌پردازد.

ابن خلدون در این مورد چنین می‌گوید:

«خداوند انسان را به نیروی اندیشه از کردارها و افعال منظم و مرتب بهره‌مند ساخته است... هر کاری در میان ایشان دارای نظم و تشکیلاتی است و امکان می‌یابد تشکیلات منظمی به روشهای گوناگون سیاسی و فلسفی ایجاد کند و به وسیله این گونه تشکیلات

از مفاسد و تباهی‌ها روی برمی گردانند و به مصالح و امور شایسته می‌گیرند و از زشتی به نیکی متمایل می‌شوند.» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

ابن خلدون در مورد تأثیر زندگانی اجتماعی بر فرد و اثرپذیری فرد از روابط اجتماعی تأکید بسیار می‌نماید. وی عاداتی را که انسان در محیط اجتماعی کسب می‌کند معادل طبیعت و سرشت فرد قلمداد نموده و به آن اصطلاحاً طبیعت ثانوی می‌گوید؛ به عقیده او فرد در اجتماع زاده و پرورده می‌شود و مطابق الگوهای ارزشی همان جامعه رشد یافته و متناسب با هنجارهای رفتاری آن عمل می‌کند تا آنجا که این عادات جانشین سرشت و طبیعت اولیه وی می‌گردد.

ابن خلدون در این خصوص چنین می‌گوید:

«اصل قضیه این است که انسان ساخته و فرزند عادات و مأنوسات خود می‌باشد نه فرزند طبیعت و مزاج خویش و به هر چه در آداب و رسوم مختلف انس گیرد تا آنکه خوی و ملکه و عادات او شود، سرانجام همان چیز جانشین طبیعت و سرشت او می‌شود و اگر این وضع را در مردم مورد دقت قرار دهیم نمونه‌های صحیح و بسیاری از آن خواهیم یافت.» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

«ولی چیزی که هست عادات و رسوم بر طبایع آدمی غلبه می‌کند و در حقیقت انسان فرزند عادات خویش می‌باشد نه فرزند خاندان و نسبش» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

بنابراین انسان علاوه بر سرشت فطری خود تحت تأثیر محیط اجتماعی و فرهنگی قرار دارد و رفتارش مطابق هنجارها و عادات جامعه خویش شکل می‌گیرد؛ دیدگاه ابن خلدون در مورد تأثیر اجتماع در رفتارها و خصوصیات افراد به وی ویژگی خاصی در میان متفکران اجتماعی مسلمان بخشیده است.

ابن خلدون انسان را کامل‌ترین نوع در سلسله مراتب حیوانات دانسته و وی را واسطه بین عالم روحانی و جهان موالید قلمداد می‌کند. انسان از یک طرف به عالم پست و فرودین پیوستگی داشته و از طرف دیگر استعداد اتصال به عالم برین فرشتگان را داراست که به یاری آن می‌تواند به درک امور غیبی نائل آید.

معرفت شناسی ابن خلدون

درباره معرفت به محدودیت شناخت تعقلی در کشف حقایق هستی اعتماد راسخی دارد و از همین موضع در تاختن بر اعتماد به منطق و فلسفه در کشف حقیقت و وصول به سعادت، لحظه‌ای درنگ نمی‌کند، وی می‌گوید:

«... گروهی از انسانها گمان کرده اند که همه هستی را چه محسوس و چه غیر محسوس، با اندیشه‌های ذهنی و قیاس‌های عقلی، می‌تواند شناخت» (ابن خلدون، ۱۳۶۲). سپس به تشریح برخی از اندیشه‌های مهم فلاسفه پرداخته، در پایان می‌گوید: «بدان که این اندیشه (فلسفی) با همه آرای مربوط به آن باطل است» (ابن خلدون، ۱۳۶۲). و بدینگونه استدلال می‌کند که با ابزار مفاهیم کلی و عقل، نه درباره محسوسات و مادیات می‌توان قضاوت کرد، زیرا به مطابقت مفاهیم کلی و تجرید شده با محسوسات و کاشفیت آنها از مواقع اطمینان نداریم، نه در زمینه عوالم غیبی و مجردات داوری میسر است؛ زیرا ما را با اندیشه و علم حصولی بدانها راهی نیست. البته در ادامه سخن فوق، ارزش علم حضوری به خویشتن و حالات آن را پذیرفته است. به همین سبب استناد محض به تعقل فلسفی را منع کرده، آدمی را نیازمند به تعلیم وحی و سیر و سلوک عرفانی می‌داند و سیر و سلوک عملی را نیز طریقه اصحاب و برخاسته از شریعت می‌شمرد.

حاصل نظریه ابن خلدون در این زمینه این است که امتیاز انسان به دو عنصر مهم یعنی «اندیشه» و «شکل خاص دست» اوست. وی در پاره‌ای موارد ویژگی‌های انسان را عبارت از علوم و صنایع، نیاز به تشکیل حکومت، کوشش در تحصیل معاش و عمران و آبادی می‌داند، اما در جمع‌بندی نهایی می‌گوید:

«... خداوند برای انسان به جای همه اینها (قدرت‌های بیشتری که به حیوانات داده است) اندیشه و دست (به عنوان ابزار خاصی که قابلیت کاربرد وسیع دارد) به وی عنایت کرده و دست در خدمت فکر و اندیشه پدیدآورنده صنایع است» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

بدین ترتیب، علاوه بر «اندیشه ژرف»، انسان دارای «قدرت یدی» به عنوان ابزار کارآمدی در خدمت فکر است و صنعت و ابزارهای صنعتی دستاورد فکر و دست است

ابن خلدون نفس را از ابتدا موجود کامل و بالفعل نمی‌داند، بلکه آن را موجودی ضعیف و بالقوه می‌داند که بتدریج با اندیشه و کسب ملکات به فعلیت و کمال می‌رسد:

«... نفس ناطقه در انسان به صورت بالقوه پدید می آید و فعلیت و تکامل آن به سبب پیدایش علوم و ادراکات حسی و پس از آن اکتسابات نظری است» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

این نکته مهمی در انسان شناسی ابن دانشمند بزرگ است که نفس به صورت کامل و از هر نظر فعلیت یافته، پدید نمی آید بلکه با حرکت تدریجی از قوه به فعل رشد و کمال می یابد.

بنابراین انسان از طریق اندیشه به دانش و هنر می رسد و از طریق کار و تلاش به ساخت ابزار روی می آورد و جهت رفع نیازهای ضروری سازماندهی امور و استفاده مناسب از امکانات به زندگی جمعی و تأسیس دولت و حکومت می پردازد (کاردان و دیگران، ۱۳۹۲).

ارزش شناسی ابن خلدون

از نظر غالب متفکران و همه دانشمندان و فلاسفه اسلامی، هدف زندگی انسان «سعادت» است، اما در تشخیص مصداق حقیقی سعادت آرای گوناگونی رخ نموده است، فلاسفه مشاء، مانند فارابی و بوعلی، سعادت را عمدتاً در رشد عقل نظری و ادراک موجودات به علم حصولی می دانند. ابن خلدون این نظریه را به طور مبسوط نقد کرده، تأکید بیش از حد بر تکامل در عقل نظری را نکوهیده و دامنه سعادت انسان را برتر از آن دانسته است و همچنین نتیجه می گیرد:

«ما تبیین کردیم که سعادت و شقاوت در سطح برتر از ادراکها و اندیشه های حسی و عقلی است و «راه خود سازی» که آنها [فلاسفه] به شناخت آن همت گمارده اند (یعنی کمال عقل نظری و عملی) اثر آن تنها در پیدایش بهجت و سرور ناشی از عقل و فکر است... و اما سعادت برتر از آن که بر اثر امتثال اوامر شرع در رفتار و اخلاق حاصل می شود، از دایره ادراک بشر خارج است...» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

بدین ترتیب هدف باید سعادت باشد که با عمل به شریعت، می توان بدان دست یافت و در جای دیگر سیر و سلوک عرفانی را با به کنار زدن حجاب مادیات برای دستیابی به این سعادت توصیه می کند. در باب فضایل اخلاقی، به نظریه «وسطیت فضایل» که حکمای اسلام بدان اعتقاد دارند، قائل است. درباره هدف از تحصیل علوم، ابن خلدون در موارد متعدد خاطر نشان می کند که هدف در تحصیل علوم نباید تنها حفظ قواعد و قوانین کلی باشد بلکه غایت از تحصیل، حصول «ملکات علمی» و نفوذ آنها در جان متعلم است و حفظ - بویژه در ادبیات و زبان - مقدمه و وسیله ای برای پدید آمدن «قدرت علمی» است.

همچنین تحکیم روحیه نقد و ابتکار و قدرت بررسی عمیق و ریشه ای در علل حوادث و شناخت پدیده ها بویژه در تاریخ از نکاتی است که در مقدمه کتاب خود بدان سفارش می کند و طبیعتاً ایجاد این روحیه باید از اهداف تعلیم و تربیت باشد. در بعد اهداف اجتماعی، ابن خلدون، همانند دیگر حکمای اسلامی، اجتماعی بودن را برای وصول انسان به نیازمندی های خود ضروری می داند و تعلیم و تربیت را پدیده ای اجتماعی دانسته و طبیعتاً با اهمیتی که وی به اجتماع می دهد، برای تعلیم و تربیت اهداف اجتماعی قائل است. همچنین وی رشد فن تعلیم را ناشی از پیشرفت تمدن و فرهنگ اجتماعی بشر می داند (کاردان و دیگران، ۱۳۹۲).

اندیشه های تربیتی ارسطو

مفهوم تعلیم و تربیت از نظر ارسطو

آراء تربیتی ارسطو را در دو اثر مهم او، یعنی علم سیاست و دیگری اخلاق نیکو ماخس می توان یافت. به نظر ارسطو تعلیم و تربیت مجموعه اعمالی است که به وسیله خانواده یا دولت برای ایجاد فضایل اخلاقی و مدنی در افراد صورت می گیرد. ارسطو گاهی این مجموعه اعمال را «فنی» می داند که طفل را برای کسب فضیلت مدنی آماده، یا این فضیلت را به او القا می کند. تربیت بیش از هر چیز، کار و وظیفه زمامداران جامعه است قانون گذار باید بیش از هر چیز به تربیت جوانان توجه کند و از آنجا که جامعه یک کل و هدفی یگانه دارد تربیت افراد آن نیز باید یکسان و همگانی باشد نه خصوصی. سه شعار «علم برای علم»، «کار وسیله است و آسایش هدف» و «آموختن کار لازم است اما کافی نیست.» از ارسطو است. «از ارسطو است. ارسطو تعلیم و تربیت انسان آزاد را به دو عامل مشروط می سازد:

جسم سالم با غرایز سالم

عادت دادن

در کتاب سیاست، ارسطو می گوید:

«آشکار است که تعلیم و تربیت به وسیله عادت باید پیش از تعلیم و تربیت به وسیله عقل صورت گیرد» بر اساس این عادت دادن اولیه، باید در اذهان بچه ها یا در روح بچه ها ارزش های شریف حیات را وارد ساخت (اولیچ، ۱۳۹۰). ارسطو مراحل را که فرد در اثر تربیت طی می کند تا به او عقل نظری و عقل عملی اعطاء می شود و به خوشبختی نزدیک می شود اما نه خوشبختی که نتیجه حرکات زیستی و غریزی باشد بلکه جنبه اخلاقی و عقلانی دارد و در آن هنگام این حالت شامل عناصری چون جاودانگی، مسئولیت پایان ناپذیر و آزادیست توضیح می دهد و این خوشبختی در معنای کامل آن (Eudaimonia) است (اولیچ، ۱۳۹۰). اصل دیگری که در نظریه تربیتی ارسطو دیده می شود توجه به «طبیعت» آدمی است و از این بابت فلسفه تربیتی او یاد آور نظر ژان ژاک روسو و نخستین طلایه تربیت طبیعی است. در مجموع ارسطو تعلیم و تربیت را چنین تعریف می کند: «تعلیم و تربیت فنی است که باید فضیلت را به کودک القا کند و او را برای اتصاف به این فضیلت آماده سازد.»

هدف تعلیم و تربیت از نظر ارسطو

ارسطو معتقد است سازمان جامعه برای نیکبختی شهروندان است. در انسان سه عامل، سرشت، عادت و خرد در کار است که نیکبختی آدمی در هماهنگی این سه عامل است و خرد برترین این سه عامل است پس کمال انسانی در آن است که خرد رهبر خو و سرشت وی گردد. پرورش خرد مستلزم پرورش امیال و پرورش امیال مستلزم پرورش تن است پس تربیت تن باید پیش از تربیت روان و تربیت امیال پیش از تربیت خرد صورت گیرد. براین اساس ارسطو دو هدف عمده برای تعلیم و تربیت قائل است که در نهایت به غایت واحد که همان فضیلت است منتهی می شود:

الف) هدف فردی یا طبیعی که از جسم شروع و به پرورش عقل می انجامد.

ب) هدف اجتماعی یا سیاسی یعنی ایجاد فضیلت مدنی در انسان (اوزمن و کراور، ۱۳۷۹).

روش تربیت از نظر ارسطو

تربیت کودک باید پیش از بکار آمدن خرد آغاز گردد ارسطو بر پدید آوردن عادت های پسندیده بوسیله تمرین و تکرار تأکید می کند از راه تربیت احساسات آدمی است که می توان در او آمادگی اخلاقی پدید آورد زیرا شاد شدن از آنچه شریف و شایسته است، منش را والا می کند پس تربیت را باید با پدید آوردن عادت های خوب آغاز کرد. عادت دادن فرد به تمرین و تکرار باید پیش از تعلیم و تربیت بوسیله عقل صورت گیرد او عادت را «طبیعت ثانوی» انسان می دانست و شامل:

- عادت به هنرهای اخلاقی (توانایی شناخت اندازه درست یا میانگین و پیروی از آن) و مهارت ها از طریق ارائه اسوه.
- عادت به استقرار یعنی بررسی جزئیات و دستیابی به کلیات.
- عادت به قیاس یعنی طرح کلیات و دستیابی به نتایج جزئی (کاردان، ۱۳۸۷).

برنامه، مواد و محتوا از نظر ارسطو

ارسطو مؤسس اندیشه ی کلیت دانش بود یعنی مجموع دانش ها. در میدان کار ارسطو حوزه ی وسیعی از رشته های عقلانی جای خود را باز نمود. فیزیک، زیست شناسی، روان شناسی، سیاست، فلسفه که در تعبیرات جدید به نظریه شناخت، منطق و زیبایی شناسی، اخلاق و متافیزیک تقسیم می شود، او معتقد بود هر یک از علوم به اندازه علوم دیگر در فهم جهان تأثیر دارد. ارسطو بر خلاف افلاطون سلسله مراتب مشخصی را در مورد علوم به ترتیبی که علوم مجرد در بالا قرار داشته باشند به رسمیت نمی شناسد (اولیچ، ۱۳۹۰).

در گزینش موضوع های درسی پیش از آنکه به سودمندی آن ها اهمیت دهد به اثر تربیتی شان توجه دارد به هر نسبت که سودمندی یک درس کمتر باشد اهمیت آن در پرورش بیشتر است زیرا انسان آن را برای خود آن می آموزد نه برای سودی که در پی خواهد داشت. به همین دلیل موسیقی را تأکید می کند. زیرا موسیقی که برای سودجویی آموخته نمی شود بلکه پرداختن به آن با شادی

همراه است در تربیت منش بس مؤثرتر است تا موضوع و فعالیتی که فقط وسیله است و نه هدف. وی کارهایی را که در جهت مقاصد انتفاعی باشد در خور مردمان شریف و آزاد نمی داند و اصولاً آموزش فنی و عملی را از برنامه حذف می کند (کاردان و دیگران، ۱۳۹۲، ص ۱۷۶).

ارسطو به سه نوع نفس نباتی و حیوانی و انسانی قائل است که در واقع صورت جسم مربوط به خود هستند و بر اثر رشد یکی پس از دیگری در انسان ظاهر می شوند براین اساس تعلیم و تربیت نیز باید برنامه های خود را برحسب این مراحل رشد درجه بندی کند. او دوران تربیت را از تولد تا ۲۱ سالگی می داند و به سه دوره (برطبق رشد جسمانی) تقسیم می کند:

۱. ولادت تا ۷ سالگی: تربیت به عهده خانواده است زیرا برای تربیت عواطف کودک ضروری است. سپردن به دولت را به ریختن عسل در آب دریا تشبیه می کند. در این دوره باید برای کودک فرصت بازی و فعالیت جسمانی فراهم شود.

۲. از ۷ سالگی تا ۱۴ سالگی: ارسطو نخستین متفکری است که به رشد و تحولات روانی انسان در دوره بلوغ توجه کرده و در این دوره به خصایصی پی برده و آنها را تشریح کرده است که بسیاری از آنها را روانشناسان نوجوانی امروز نیز تأیید می کنند. او معتقد است کودک طبق برنامه جامعی موسیقی، ورزش، خواندن، نوشتن و حساب کردن را بیاموزد.

۳. ۱۴ تا ۲۱ سالگی: در این دوره حساب، هندسه، هیئت، دستور زبان، شعر، اخلاق، سیاست، معانی بیان، ادبیات، ریاضیات، موسیقی و جغرافیا مورد تأکید اوست به نظر او تربیت در ۲۱ سالگی به اوج خود می رسد و تنها کسانی باید به تحصیلات خود ادامه دهند که از لحاظ استعداد عقلی ممتاز باشند. آنان میتوانند به تحصیل فلسفه و علوم تجربی، فیزیک، زیست شناسی روان شناسی، منطق و مابعدالطبیعه بپردازند (کاردان، ۱۳۸۷).

اندیشه های تربیتی ابن خلدون

ابن خلدون با وجود شهرتی که در تاریخ و جامعه شناسی دارد، در مسائل روانی و تربیتی نیز آرا و اندیشه های ژرفی دارد؛ اما همه اینها را از دیدگاه جامعه شناسی می بیند.

مفهوم تعلیم و تربیت از نظر ابن خلدون

ابن خلدون ضمن پذیرش اختلافها و تفاوتهای فردی از نظر هوش، به بررسی علل تفاوت هوشی ساکنان مناطق مختلف پرداخته، بسیاری از تفاوتها را ذاتی نمی داند بلکه آن را معلول عوامل اجتماعی نظیر پیشرفت علمی و تمدن قویتر و رونق بازار تعلیم می داند. وی در یک فصل مستقل از «مقدمه» با ارائه شواهد و بحث مبسوط، به علل و عوامل اجتماعی، تربیتی و محیطی که در کاهش و فزونی استعداد فکری و رشد عقلی ملتها مؤثر است، اشاره می کند و به طور صریح این تصور ابتدایی را که تفاوتهای هوشی ملتها و جوامع تنها معلول عوامل ذاتی و نفسانی است، باطل می شمرد. این نکته در خور دقت و تعمق است.

ابن خلدون در تعلیم و تربیت آرای دیگری دارد که می تواند تا اندازه ای حقیقت تعلیم و تربیت را نشان دهد:

پیدایش تعلیم و تعلم را بدینگونه ریشه یابی می کند: امتیاز انسان از دیگر حیوانات، اندیشه و تفکر است، که لحظه ای از تفکر باز نمی ایستد و این ویژگی انسان، علوم و صنایع را پدید آورده است. تعلیم وسیله ای برای انتقال معلومات از نسل گذشته به نسل جدید است. وی فصلی را با عنوان اینکه تعلیم از صناعات است گشوده و در آن به استدلال بر آن پرداخته است. وی، صناعت را چنین تعریف می کند: «ملکه و قدرت در کار فکری عملی». (ابن خلدون، ۱۳۶۲). از مجموع سخنان و تعبیرات وی در فصول گوناگون مقدمه، استفاده می شود که به اصطلاح وی «علم» عبارت است از: «دانش و آموخته های فکری بشر که با کار و فعالیت بدنی ارتباط مستقیمی ندارد؛ نظیر فلسفه، کلام، حدیث و مانند آنها. و «صناعت» عبارت است از: آگاهی به قوانین کار و هنری دستی که وسیله اکتساب معاش است؛ نظیر طب، خیاطی، و اشیاء اینها (ابن خلدون، ۱۳۶۲). با توجه به این تعریف، وی تعلیم را صناعت می داند، که کاری عملی است و نیاز به آگاهی از قوانین ویژه آن دارد. ابن خلدون، تعلیم را پدیده ای اجتماعی، و نشأت گرفته از روابط اجتماعی می داند و پیشرفت فرهنگ و تمدن را از عوامل مهم شکوفایی و رشد علوم، صناعت ها و از جمله صناعت تعلیم معرفی می کند. با دقت در همه جوانب آرای تربیتی ابن خلدون، می توان از سخنان وی به این تعریف دست یافت: تعلیم و تربیت، صنعتی است اجتماعی که با پیشرفت تمدن ظهور یافته، آموخته های نسل گذشته را چه در علوم و چه در صنایع و فنون به نسل نوین انتقال می دهد و بر

اساس برنامه ریزی درسی بوده، هدف آن ایجاد روحیه و ملکات علمی، فضایل اخلاقی و وصول به سعادت حقیقی است که شارع آن را تبیین کرده و برتر از این جهان و عقل بشر است (کاردان و دیگران، ۱۳۹۲).

هدف تعلیم و تربیت از نظر ابن خلدون

ابن خلدون برای «آموزش» اهداف و غرض های مختلفی را قائل است. می توان اهداف آموزش را از نظر ابن خلدون چنین خلاصه کرد. وی هدف ها را به دو دسته اهداف غایی یعنی معرفت، ایمان و اعتقاد توحیدی و دیگری «ملکات» یعنی سعادت که با عمل به اوامر شرع و سیر و سلوک عرفانی حاصل می شود، تقسیم می کند:

۱- تربیت فکر و تکمیل عقل انسان. قطعاً آموزش استعداد فکری و ذهنی آدمی را بارور ساخته و زمینه های فکری و آفاق ذهنی دانش آموز را توسعه می بخشد و او را برای خلاقیت ذهنی و تولید عقلانی آماده می کند. این عمل دیالکتیکی ذهن با نتایج ادراکی خود، یک کار مستمری است که پایان ندارد، هر فکر جدیدی که از عقل انسان سر بزند و هر تجربه ای را که انسان می آزماید و هر معرفت علمی را که تحصیل می نماید در عقل و ذهن فرد، اثر می گذارد و آثار این استنتاج ذهنی در حیات و سلوک و تعامل و رفتار او با دیگر موجودات و انسان ها، روشن می شود. این نظریه ابن خلدون، دقیقاً با آراء و نظریات علمی، علمای تربیت معاصر، کاملاً انطباق دارد.

۲- دومین هدف آموزش، عامل اقتصادی و کسب مال اندوزی است. از آنجایی که علم و آموزش، یک نوع صنعت در جامعه است، هر صنعت در جامعه به جهت ضرورت آن در زندگی افراد، وسیله ای برای زندگانی و ارتزاق است. ابن خلدون، حقیقت علم و صنعت را حصول ملکه می داند و ملکه را به «صفت راسخ در جان که بر اثر تفکر و تمرین حاصل می شود» تعریف می کند. همچنین، به نظر وی، هدف از تکالیف شرعی پدید آمدن ملکه ایمان و تقوی است. در این باره رأی وی همگون با دیگر حکمای اسلام است که اصل را پیدایش ملکات علمی و اخلاقی می دانند (بهشتی، فقیهی، ابوجعفری، ۱۳۸۸).

برنامه و روش تربیت از نظر ابن خلدون

به نظر وی، ملکات علمی به سبب تأثیر عمل در روحمیات، از راه تکرار عمل و تمرین و ممارست به دست می آید. بنابراین، پیدایش ملکات علمی و اخلاقی تدریجی است و ملکه پس از پیدایش، در حکم طبیعت و فطرت است. بهترین راه دستیابی به ملکه و توان علمی را مباحثه و مناظره می داند. بدین ترتیب، وی تعلیم و تربیت را ایجاد عادات و حصول ملکات می داند و در این باره دیدگاه وی همانند دیدگاه بیشتر اندیشمندان اسلامی است.

در مورد آمادگی کودک و تأثیر عمیق آموزش در این دوره، می گوید: «... فراگیری در کودکی ریشه ای تر و پایه آموزشهای پسین است زیرا آموزش نخستین، بنیاد ملکات قلبی است» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

ابن خلدون به نوعی «محدودیت ذهنی» بیشتر دانش آموزان توجه کرده است و آموزش دو علم را به طور همزمان منافی «حد ظرفیت ذهنی» متعلم می داند، البته اشخاص تیزهوش را استثنا کرده، آنها را از آموختن دو رشته مختلف علمی منع نمی کند. وی عوامل مؤثر در تربیت را عبارت می داند از:

۱. هوش و استعداد شخصی؛

۲. سطح تمدن و پیشرفت علمی جوامع؛ نظیر شهرنشینی و روستانشینی؛

۳. آب و هوا و وضعیت اقلیمی؛

۴. ویژگیهای غذایی جوامع (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

ابن خلدون، رعایت «اصول تدریج» در آموزش و در نظر گرفتن «میزان هوش متعلم» را اکیداً سفارش می کند و می گوید: «بدان که آموزش علوم آنگاه مؤثر خواهد افتاد که تدریجی، به آرامی و گام به گام باشد، در آغاز مسائل کلیدی و رئوس مطالب فن خاصی، به متعلم القا و تشریح می شود. در این زمینه باید توانایی فکری و آمادگی وی برای پذیرش و آموختن در نظر گرفته شود.» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

وی معتقد است که با توجه به اصل تدریج، برای آموزش هر علم و فن و ایجاد ملکه علمی در دانش آموز باید مباحث آن علم را طی سه مرحله، به وی انتقاد داد و بدینگونه این سه مرحله را شرح می دهد:

«... در مرحله نخست مسائل اصلی هر موضوع از دانش، که اصول اولیه آن موضوعند القا و تشریح می گردد... و بدین ترتیب ملکه ضعیف و توانایی ابتدایی در آن علم حاصل می شود. پس از آن در مرحله دوم، بار دیگر به آموزش مسائل آن علم پرداخته شده، در سطح بالاتری به وی آموخته می شود و شرح و بسط بیشتر داده می شود و مسائل مورد اختلاف در آن علم هم مطرح می گردد... و در مرحله سوم، تحقیق نهایی را بر متعلم عرضه کرده، هیچ مشکل و مبهمی را فروگذار نمی کند و بدین صورت متعلم فارغ التحصیل آن دانش گشته، ملکه راسخه در آن علم نصیبش می گردد و این روش آموزشی، سودمند است و اساس تکرار در سه مرحله استوار است» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

وی مراعات نکردن اصل تدریج و طرح سه مرحله ای مذکور و بی اعتنائی به آمادگی ذهنی متعلم و بی توجهی به روشهای صحیح تربیتی را نه تنها منشأ عدم رشد تحصیلی بلکه موجب آثار سوئی در فراگیری متعلم دانسته، می گوید:

«... معلمهای بسیاری را در این زمان دیده ام که اصول و روشهای آموزشی را ندانسته، مسائل دشوار علم را در آغاز بر دانش آموز عرضه می کنند و فهم و حفظ آنها را از او خواهند و گمان می برند که این، روش صحیح آموزش است... و مسائل نهایی علم را قبل از آمادگی، القا می کنند... و بدینگونه ذهن متعلم خسته شده، چنین می پندارند که آن علم در ذات خود دشوار است و در تحصیل آن افسرده می گردد... و این در اثر روش نادرست تعلیم حاصل می شود» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

ابن خلدون علوم را به دو بخش تقسیم می کند: اول، علمی که مطلوبیت ذاتی دارند؛ نظیر الهیات، طبیعیات از فلسفه، کلام، فقه، حدیث و نظایر آنها از علوم شرعی. دوم، علمی که مقدمه و وسیله اند مانند ادبیات، صرف، نحو، منطق و نظایر آنها. وی توصیه می کند که معلم نباید بیش از اندازه متعلم را در علمی که مقدمه و ابزاری برای آموختن علوم اصلی محسوب می شوند؛ یعنی نوع دوم متوقف کند بلکه به اندازه لازم، مقدمات را باید آموخت و پس از آن وارد علوم اصلی شد. حتی در مورد منطق که مشتمل بر قوانین روش تفکر است، تأکید می کند که مبدا کثرت اشتغال بدان، اندیشمند را در قالبهای ساختگی محصور کرده، از آزاداندیشی باز دارد. وی با توجه به اصول و مبانی کلی خود، که بدانها اشاره شد، روشهایی را برای تعلیم سفارش می کند:

(الف) دو رشته علمی را در کنار هم نباید آموخت:

«یکی از روشهایی که باید در تعلیم به کار برد، آن است که در آن واحد دو علم را به هم نیامیزند؛ زیرا این سبب می شود که متعلم بر هیچکدام بدرستی احاطه نیابد؛ چون در ذهنش تشویش و پریشانی پدید می آید.» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

(ب) مسائل بیرون از کتاب درسی نباید هنگام تدریس طرح گردد؛ زیرا:

«وقتی که مسائل به هم آمیخته گردد، متعلم از درک مطالب عاجز شده، افسردگی و خستگی بر او عارض می گردد» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

(ج) جلسات تدریس نباید با فاصله بسیار تشکیل شود، بلکه توالی و تسلسل نوبت های تدریس باید رعایت گردد؛ همچنانکه وی می گوید:

«... نباید جلسات درس درک فن و دوره آموزشی آن با فاصله قرار دادن زمان زیاد میان جلسات طولانی شود زیرا این موجب فراموشی، گسیختگی مطالب و عدم حصول ملکه علمی در آن فن است.» (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

(د) آموزش حضوری و تلقی درس از استاد، سودمندتر است.

(ه) ابن خلدون در آموزش زبان دوم، نکات جالبی را گوشزد می کند که با تحقیقات عصر جدید در روش آموزش زبان و ادبیات تشابه تامی دارد. وی آموزش قواعد دستوری را بدون تمرین و ممارست نادرست دانسته، رمز موفقیت در اینگونه علوم را فراگیری متون اصیل زبان، ممارست با آنها و حفظ آنها و در پایان جمله سازی بر اساس آن، می داند. البته فراگرفتن قواعد دستوری باید همراه این برنامه باشد و گر نه اکتفای به آن برای آشنایی با ادبیات و زبان چندان سودمند نیست.

(و) وی سختگیری و تنبیه بیجای متعلم را نیز بشدت منع کرده، می گوید:

«سختگیری بر دانش آموزان زینبخش به آنها است، بدین جهت که متجاوز از حد در تعلیم مضرت آفرین است بویژه در کودکان» (ابن خلدون، ۱۳۶۲). پس از این، سوء این روش، نظیر افت تحصیلی، کسالت روحی، توسل به دروغ و حيله و نفاق، و سرانجام بی

نتیجه بودن آموزش را بر می شمرد (کاردان و همکاران، ۱۳۹۲).

مواد و محتوا از نظر ابن خلدون

ابن خلدون پیدایش ملکات علمی و دستیابی به هر گونه ملکه و صنعتی را در ذهنیت، روحیات و شخصیت عالم و متعلم مؤثر می‌داند؛ برای مثال تحصیل علم هندسه، به دلیل استحکام برهان‌های آن در شکوفایی و تقویت ذهن اثر می‌گذارد و علم حساب در قدرت استدلال ذهنی و نیز روحیات اخلاقی نقش بسزایی دارد. وی می‌گوید:

«با تحصیل علم حساب، اخلاق راستگویی و صدق در متعلم حاصل می‌شود» (ابن خلدون، ۱۳۶۲). اساساً وی هر گونه علمی را در شکل دادن به اندیشه و جهان بینی انسان سهیم می‌داند. به همین سبب فن کتابت را موجب رشد عقل می‌داند. وی آموختن فلسفه را نیز، با وجود اعتقاد به بطلان آن، سبب تشحیذ و تقویت ذهن بر می‌شمرد (کاردان و همکاران، ۱۳۹۲).

همجواری آراء تربیتی ارسطو و ابن خلدون

ابن خلدون	ارسطو	
تعلیم و تربیت، صنعتی است اجتماعی که با پیشرفت تمدن ظهور یافته، آموخته‌های نسل گذشته را چه در علوم و چه در صنایع و فنون به نسل نوین انتقال می‌دهد و بر اساس برنامه ریزی درسی بوده، هدف آن ایجاد روحیه و ملکات علمی، فضایل اخلاقی و وصول به سعادت حقیقی است که شارع آن را تبیین کرده و برتر از این جهان و عقل بشر است. پیدایش تعلیم و تربیت را در میان بشر امری طبیعی و برخاسته از انیشه و تفکر و اشتیاق او به دانستن می‌داند.	به نظر ارسطو تعلیم و تربیت مجموعه اعمالی است که به وسیله خانواده یا دولت برای ایجاد فضایل اخلاقی و مدنی در افراد صورت می‌گیرد. تربیت بیش از هر چیز، کار و وظیفه زمامداران جامعه است قانون گذار باید بیش از هر چیز به تربیت جوانان توجه کند و از آنجا که جامعه یک کل و هدفی یگانه دارد تربیت افراد آن نیز باید یکسان و همگانی باشد نه خصوصی «تعلیم و تربیت فنی است که باید فضیلت را به کودک القا کند و او را برای اتصاف به این فضیلت آماده سازد.»	مفهوم تعلیم و تربیت
ابن خلدون هدف‌ها را به دو دسته اهداف غایی یعنی معرفت، ایمان و اعتقاد توحیدی و دیگری «ملکات» یعنی سعادت می‌داند که با عمل به اوامر شرع و سیر و سلوک عرفانی حاصل می‌شود، تقسیم می‌کند. - ابن خلدون هدفی دیگر برای آموزش قائل است که عامل اقتصادی و کسب مال اندوزی است.	ارسطو دو هدف عمده برای تعلیم و تربیت قائل است که در نهایت به غایت واحد که همان فضیلت است منتهی می‌شود: الف) هدف فردی یا طبیعی که از جسم شروع و به پرورش عقل می‌انجامد. ب) هدف اجتماعی یا سیاسی یعنی ایجاد فضیلت مدنی در انسان. در ضمن کارهایی را که در جهت مقاصد انتفاعی باشد رد کرده و آموزش فنی و عملی را از برنامه حذف می‌کند.	هدف تعلیم و تربیت
- روش باید مبتنی بر فهم و درک، مراحل تعلیم و تربیت، فعالیت و رغبت دانش آموز باشد. - تاکید بر روش‌های آموزش گروهی، تقلید از بزرگسالان، تشویق، بحث آزاد، آموزش گام به گام، تفکر منطقی و تاثیر ریشه‌ای آموزش‌های پیش از دبستان. -وی علاوه بر تاکید بر تکرار و تمرین بهترین راه دستیابی به ملکه و توازن علمی را مباحثه و مناظره می‌داند. ابن خلدون معتقد است برای آموزش هر علمی باید آن را در سه مرحله ۱- القاء و تشریح، ۲- شرح و بسط ۳- تحقیق نهایی انجام داد.	تربیت را باید با پدید آوردن عادت‌های خوب آغاز کرد. عادت دادن فرد به تمرین و تکرار باید پیش از تعلیم و تربیت بوسیله عقل صورت گیرد. او عادت را «طبیعت ثانوی» انسان می‌داند و شامل: - عادت به هنرهای اخلاقی (توانایی شناخت اندازه درست یا میانگین و پیروی از آن) و مهارت‌ها از طریق ارائه اسوه. - عادت به استقرار یعنی بررسی جزئیات و دستیابی به کلیات. عادت به قیاس یعنی طرح کلیات و دستیابی به نتایج جزئی	روش تربیت

<p>– در آموزش « زبان دوم » مراحل و روشی را بیان می کند : فراگیری متون اصیل زبان، ممارست با آنها و حفظ آنها و در پایان جمله سازی براساس آن.</p> <p>– بر اصل تدریج، میزان فهم و استعداد متعلم، سیر از ساده به مشکل، شیوه های متنوع در تدریس، ارائه به شکل کل نگری و حفظ نیز اشاره دارد. ابن خلدون به موانع تدریس موفق نیز که عبارتند از: الفاظ نامفهوم، متن درس مختصر و مجمل، کثرت منابع درسی، کثرت اشتغال به علوم ابزاری، تدریس مطالب فوق فهم، مناقشات لفظی و طولانی بودن مدت آموزش پرداخته است.</p>		
<p>ابن خلدون بر نقش ویژه تاریخ در ایجاد روحیه نقد و ابتکار و قدرت بررسی عمیق و ریشه ای حوادث و پدیده ها تأکید می کند.</p> <p>ابن خلدون به خواندن، نوشتن، حساب، اخلاق، منطق ادبیات، طبیعیات اولویت می دهد.</p> <p>ابن خلدون علوم را به دو دسته ضروری و آلی تقسیم می کند که الهیات، فلسفه، کلام، فقه، حدیث و علوم شرعی را از نوع ضروری می داند و علوم آلی را چون ادبیات عرب و ریاضیات ابزاری برای رسیدن متعلم به علوم ضروری می داند وی توصیه میکند که معلم نباید بیش از اندازه متعلم را در علمی که مقدمه و ابزاری اند متوقف کند.</p> <p>وی به کلیت دانش معتقد است و هرگونه علمی را در شکل دادن اندیشه سهیم می داند.</p>	<p>در گزینش موضوع های درسی پیش از آنکه به سودمندی آن ها اهمیت دهد به اثر تربیتی شان توجه دارد به هر نسبت که سودمندی یک درس کمتر باشد اهمیت آن در پرورش بیشتر است در میدان کار ارسطو حوزه ی وسیعی از رشته های عقلانی جای خود را باز نمود. او دوران تربیت را از تولد تا ۲۱ سالگی می داند و به سه دوره (برطبق رشد جسمانی) تقسیم می کند:</p> <p>ولادت تا ۷ سالگی: تربیت به عهده خانواده است. در این دوره باید برای کودک فرصت بازی و فعالیت جسمانی فراهم شود.</p> <p>۷ سالگی تا ۱۴ سالگی: کودک طبق برنامه جامعی موسیقی، ورزش، خواندن، نوشتن و حساب کردن را بیاموزد.</p> <p>۱۴ تا ۲۱ سالگی: در این دوره حساب، هندسه، هیئت، دستور زبان، شعر، اخلاق، سیاست، معانی بیان، ادبیات، ریاضیات، موسیقی و جغرافیا مورد تأکید اوست به نظر او تربیت در ۲۱ سالگی به اوج خود می رسد و تنها کسانی باید به تحصیلات خود ادامه دهند که از لحاظ استعداد عقلی ممتاز باشند. آنان میتوانند به تحصیل فلسفه و علوم تجربی، فیزیک، زیست شناسی روان شناسی، منطق و مابعدالطبیعه بپردازند</p>	<p>برنامه، مواد و محتوا</p>

تفاوت ها و شباهت ها در مفهوم تعلیم و تربیت

تفاوت ها	شباهت ها
<p>– ارسطو نگاهی فلسفی و عقل گرایانه تعلیم و تربیت را در قالب جامعه و مصالح آن تصور می کند. ابن خلدون نگاهی جامعه شناسانه، غیر فلسفی با رویکردی مذهبی به ارکان تعلیم و تربیت دارند.</p> <p>– ارسطو در تعلیم و تربیت، طبقه آزاد یا ممتاز جامعه را در نظر دارد ولی در نظر ابن خلدون همگانی و عمومی است.</p>	<p>– هردو تعلیم و تربیت را یک فنی می دانند که طفل را برای کسب فضیلت مدنی آماده می کند.</p> <p>– هردو تعلیم و تربیت را در قالب جامعه و آرمان آن در نظر داشتند.</p> <p>– هردو تربیت را نوعی ایجاد عادت که خود «طبیعت ثانوی» است می دانند.</p> <p>– هردو تعلیم و تربیت را وظیفه دولت می دانند.</p>

تفاوت ها و شباهت ها در هدف

تفاوت ها	شباهت ها
<p>- ارسطو هدف غایی تعلیم و تربیت را فضیلت یعنی کمال عقل نظری و عملی و دو هدف واسطه ای، یکی فردی یا طبیعی و دیگری اجتماعی یا سیاسی می داند اما این خلدون هدف ها را به دو دسته اهداف غایی یعنی معرفت، ایمان و اعتقاد توحیدی و دیگری «ملکات» یعنی سعادت که با عمل به اوامر شرع و سیر و سلوک عرفانی حاصل می شود، تقسیم می کند.</p> <p>- این خلدون هدفی دیگر برای آموزش قائل است که عامل اقتصادی و کسب مال اندوزی است که ارسطو شدیداً مخالف چنین هدفی است و اصولاً آموزش فنی و حرفه ای را از برنامه حذف می کند.</p>	<p>- تربیت اخلاقی، شکوفایی عقل و ادراکات، ساختن جامعه سالم، پرورش بعد جسمانی (بهداشت)، رسیدن به سعادت، پرورش بعد اجتماعی</p> <p>- هردو در باب اهداف که کسب فضائل اخلاقی از مهمترین آنهاست به نظریه «وسطیت فضایل» معتقدند.</p>

تفاوت ها و شباهت ها در برنامه و روش

تفاوت ها	شباهت ها
<p>- ارسطو کارهایی را که در جهت مقاصد انتفاعی باشد در خور مردم شریف و آزاد نمی داند و اصولاً آموزش فنی و عملی را از برنامه حذف می کند در حالیکه این خلدون بین آموزش نظری و عملی ارتباط وثیق قائل است، هردو را لازم و ضروری می داند و بهترین راه دستیابی به ملکه و توازن علمی را مباحثه و مناظره می داند.</p> <p>- این خلدون معتقد است برای آموزش هر علمی باید آن را در سه مرحله القاء و تشریح، شرح و بسط، تحقیق نهایی انجام داد اما ارسطو به چنین مراحل اشاره ندارد. به عقیده ارسطو آموزش و پرورش از هفت سالگی آغاز و برحسب مراحل رشد اجرا می شود و تا ۲۱ سالگی ادامه دارد.</p> <p>- این خلدون علاوه بر نکاتی که در شباهت ها اشاره شد بر اصل تدریج، میزان فهم و استعداد متعلم، سیر از ساده به مشکل، شیوه های متنوع در تدریس، ارائه به شکل کل نگری و حفظ نیز اشاره دارد. این خلدون به موانع تدریس موفق نیز که عبارتند از: الفاظ نامفهوم، متن درس مختصر و مجمل، کثرت منابع درسی، کثرت اشتغال به علوم ابزاری، تدریس مطالب فوق فهم، مناقشات لفظی و طولانی بودن مدت آموزش پرداخته است.</p>	<p>- روش باید مبتنی بر فهم و درک، مراحل تعلیم و تربیت، فعالیت و رغبت دانش آموز باشد.</p> <p>- تأکید بر روش های آموزش گروهی، تقلید از بزرگسالان، تشویق، بحث آزاد، آموزش گام به گام، تفکر منطقی و تاثیر ریشه ای آموزش های پیش از دبستان.</p> <p>- تأکید بر تکرار و تمرین</p>

تفاوت ها و شباهت ها در مواد و محتوای دروس

تفاوت ها	شباهت ها
<p>- این خلدون علوم را به دو دسته ضروری و آلی تقسیم می کند که الهیات، فلسفه، کلام، فقه، حدیث و علوم شرعی را از نوع ضروری می داند و علوم آلی را چون ادبیات عرب و ریاضیات ابزاری برای رسیدن متعلم به علوم ضروری می داند. در مقابل ارسطو علوم تجربی فیزیک، زیست شناسی، روان شناسی و مابعدالطبیعه را برای نخبگان و ممتازان توصیه می کند.</p> <p>- ارسطو برخلاف این خلدون سلسله مراتب یا مطلوبیت ذاتی برای پاره ای از علوم، قائل نبود و معتقد بود هر یک از علوم به اندازه علوم دیگر در فهم جهان مؤثرند. این خلدون بر نقش ویژه تاریخ در ایجاد روحیه نقد و ابتکار و قدرت بررسی عمیق و ریشه ای حوادث و پدیده ها تأکید می کند.</p> <p>- ارسطو بر ورزش و موسیقی و نقاشی تأکید ویژه داشته موسیقی و نقاشی را برای تلطیف روح و درک زیبایی توصیه می کند.</p>	<p>- هردو به خواندن، نوشتن، حساب، اخلاق، منطق ادبیات، طبیعیات اولویت می دهند.</p> <p>- هر دو به کلیت دانش معتقدند و هرگونه علمی را در شکل دادن اندیشه سهیم می دانند.</p>

بحث و نتیجه گیری

ارسطو با نگاهی فلسفی و عقل گرایانه تعلیم و تربیت را در قالب جامعه و مصالح و آرمان های آن تصور می کرد، آن رانوعی ایجاد عادت که «طبیعت ثانوی» انسان است، می داند وی در تعلیم و تربیت، طبقه آزاد جامعه را مد نظر دارد و آن را وظیفه حکومت می داند وی اصولاً آموزش فنی و عملی را از برنامه حذف و کارهایی را که در جهت مقاصد انتفاعی باشد در خور مردم شریف و آزاد نمی داند. برای تعلیم و تربیت دو هدف مهم، یکی فردی یا طبیعی و دیگری اجتماعی یا سیاسی که به غایت واحد و همان سعادت و ایجاد فضیلت در انسان است قائل است. او به مهارت های اصلی یعنی خواندن و نوشتن و حساب کردن و سپس اخلاق، منطق، ادبیات و طبیعیات اولویت می دهد و علوم تجربی، فیزیک، زیست شناس، روانشناسی و مابعدالطبیعه را برای نخبگان و ممتازان توصیه می کند. بر ورزش و موسیقی و نقاشی برای تلطیف روح و درک زیبایی تأکید می کند. او معتقد است برنامه آموزش و پرورش و روش های آن باید از تحول طبیعی و رشد جسمانی و روانی پیروی کند. ارسطو دوران تربیت را از زمان تولد تا ۲۱ سالگی می داند و این دوران را به سه مرحله تقسیم می کند مراقبت خانواده از کودک را در مرحله اول لازم و ضروری می شمارد. وی نخستین متفکری است که به رشد و تحولات روانی دوره بلوغ توجه کرده است. و در تعیین اهداف تربیت به طور افراطی به جامعه و مصالح و آرمان های آن توجه می کند. تعلیم و تربیت را امتیازی ویژه برای گروه های خاص اجتماعی می داند و تربیت را به تربیت عقلی محدود می کند.

ابن خلدون تربیت را جزء طبیعت انسان و آن را ایجاد عادات و حصول ملکات می داند. وی ضمن پذیرش اختلافها و تفاوت های فردی از نظر هوش به بررسی علل تفاوت هوشی ساکنان مناطق مختلف پرداخته و بسیاری از این تفاوتها را ذاتی نمی داند بلکه آن را معلول عوامل اجتماعی نظیر پیشرفت علمی، تمدن قویتر و رونق بازار تعلیم می داند. و بر همین اساس عوامل زیر را در تربیت مؤثر می پندارد: «هوش و استعداد شخصی»، «سطح تمدن و پیشرفت علمی جوامع نظیر شهرنشینی و روستائینی»، «آب و هوا و وضعیت اقلیمی» و «ویژگی های غذایی جوامع». دیگر اینکه وی رعایت «اصل تدریج» در آموزش و در نظر گرفتن «میزان هوش متعلم» را اکیداً سفارش می کند و می گوید با توجه به اصل تدریج، برای هر علم ضمن ایجاد ملکه علمی در دانش آموز باید مباحث آن علم را طی مراحلی به او آموزش داد. ولی سختگیری و تنبیه بیجای متعلم را نیز به شدت منع کرده و می گوید: سختگیری بردانش آموزان زیانبخش به حال آنها است بدین جهت که تجاوز از حدود تعلیم و مضرت آفرین است بویژه در کودکان. پس از این نکته، آثار سوء این روش نظیرافت تحصیلی، کسالت روحی، توسل به دروغ و حيله و نفاق و سرانجام بی نتیجه بودن آموزش را بر می شمارد از نظر وی موانع و مشکلاتی که در یادگیری متعلم وجود دارد عبارتند از: به کارگیری الفاظ نامفهوم، انتخاب متن درسی مختصر و مجمل (بدون توضیحات کافی)، کثرت منابع درسی، کثرت اشتغال به علوم ابزاری، تدریس مطالب فوق فهم، آمیزش مطالب کتاب با مسائل خارج از آن، طولانی بودن مدت آموزش، آموزش همزمان دو رشته علمی، مناقشات لفظی هستند که معلمان باید با کوشش در زدودن آنها زمینه را برای پیشرفت متعلم فراهم سازند.

در مجموع با دقت در همه جوانب آراء تربیتی ابن خلدون می توان از سخنان وی به این نتیجه و توصیف دست یافت که: تعلیم و تربیت صنعتی است اجتماعی که با پیشرفت تمدن ظهور یافته، آموخته های نسل گذشته را چه در علوم و چه در صنایع و فنون به نسل نوین انتقال می دهد و بر اساس برنامه ریزی درسی بوده، هدف آن ایجاد روحیه و ملکات علمی، فضایل اخلاقی و وصول به سعادت حقیقی است. وی معتقد است سعادت و شقاوت در سطح برتر از ادراک ها و اندیشه های حسی و عقلی است و «راه خود سازی» که فلاسفه به شناخت آن همت گمارده اند را رد کرده اظهار می دارد، هدف باید سعادت باشد که با عمل به شریعت، می توان بدان دست یافت و در جای دیگر سیر و سلوک عرفانی را با به کنار زدن حجاب مادیات برای دستیابی به این سعادت توصیه می کند.

این دو اندیشمند جز در موارد ذیل، در بقیه موارد در زمینه ی ارکان تربیت اتفاق و تشابه نظر جمعی نداشتند: هردو ضمن آنکه تعلیم و تربیت را وظیفه دولت و آرمان جامعه می دانند. از آن به عنوان فنی که طفل را برای کسب فضیلت مدنی آماده می کند، یاد می کنند که اهداف آن تربیت اخلاقی، شکوفایی عقل و ادراکات، ساختن جامعه سالم، پرورش بعد جسمانی، رسیدن به سعادت و پرورش بعد اجتماعی می دانند. در مورد برنامه و روش اظهار می دارند که روش باید مبتنی بر فهم و درک، فعالیت و رغبت دانش آموز، به شکل گروهی، با تقلید از بزرگسالان، تشویق، بحث آزاد، تدریجی و متضمن تفکر منطقی باشد. هر دو به کلیت دانش معتقدند و هرگونه علمی را در شکل دادن اندیشه سهیم می دانند. در بررسی تفاوت ها آنجا که ابن خلدون با دقتی ستودنی در خصوص روش های تدریس، سه مرحله ای کردن آموزش هر علم، روش آموزش زبان دوم را تبیین می کند و از موانع و مشکلات تدریس سخن

می گوید تا ارزیابی مداوم معلم و شاگرد از خود و یکدیگر را شرطی اساسی برای تربیت موفق می داند و آنجا که ارسطو به مراحل رشد و مسائل روانشناسی دوران بلوغ تأکید می کند و به نقش ورزش، موسیقی و هنر بویژه نقاشی اشاره دارد. نکات ظریف و قابل تأملی وجود دارد که قطعاً می توان با تلفیق آنها به مطالب ارزنده ای دست یافت که راهنمای دست اندر کاران و متخصصان و برنامه ریزان نظام های تعلیم و تربیتی باشد. برنامه درسی بر اساس مشارکت دانش آموزان، اولیاء، معلمان، مدیران و کارشناسان تهیه شود و نیاز های خاص مناطق و استان ها تأمین گردد. تربیت مهارت های شهروندی، مسئولیت پذیری، انضباط، صداقت، همدلی، توجه به برنامه درسی تلفیقی و انجام پژوهش های اجتماعی توسط دانش آموزان به منظور کسب مهارت های اجتماعی، تأکید بر ورزش و بازی به منظور سلامت جسم و روان دانش آموزان، استفاده از هنر بویژه موسیقی و نقاشی در برنامه به منظور با نشاط کردن آموزش، تدریس زبان انگلیسی و عربی و سه مرحله ای کردن آموزش علوم مختلف بر اساس مراحل یادگیری زبان دوم و علوم مورد تأکید ابن خلدون از جمله مواردی هستند که می توان برای بهبود نظام آموزشی ایران از آن ها استفاده نمود.

منابع

- [۱] ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۶۲، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ۲ جلد، نشر علمی و فرهنگی.
- [۲] اولیچ، رابرت، ۱۹۷۷، مریبان بزرگ، ترجمه علی شریعتمداری، ۱۳۹۰، نشر سمت.
- [۳] اوزمن، هوارد. ا، کراور، سموئل. ام، ۱۳۷۹، مبانی فلسفی تعلیم و تربیت، مترجمان غلامرضا متقی فر و...، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- [۴] بهشتی، محمد، فقیهی، علی نقی، ابو جعفری، مهدی، ۱۳۸۸، آراء دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت، نشر سمت.
- [۵] شریعتمداری، علی، ۱۳۸۶، اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، انتشارات امیر کبیر.
- [۶] کاردان، علیمحمد، ۱۳۸۷، سیر آراء تربیتی در غرب، نشر سمت.
- [۷] کاردان، علیمحمد، ۱۳۹۲ و دیگران، درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی (۱) فلسفه تعلیم و تربیت، نشر سمت.
- [۸] گوتک، جرال. ال، ۱۹۳۵، مکاتب فلسفی و آراء تربیتی، ترجمه محمد جعفر پاک سرشت، ۱۳۹۳، نشر سمت.